

پرسیاه سپید پرواز

طلیعه طریقی

شخصیت ها:

(فمايشنامه كودك)
براساس طرحی از مهدی شاه پیری

پرسیاه

صندوق پستی

کبوتر

بالا خانوم

گنجشکک

اشی مشی

ابریش

ابرین

جوجه کبوتر

گربه

عروسک‌ها:

۱. پرسپناه: کلاغی است سیاه رنگ با جلیغهای طوسی رنگ و شالگردن و کلاه کهنه زرد رنگ.

۲: صندوق پستی: صندوق پیر و جوان

۳: کبوتر: کبوتر خانم جوان و زیبا.

۴: بالا خانوم: پیرزنی که در خانه زندگی می‌کند

۵: گنجشکک: گنجشکی که روی سیم برق خشکش زده و هر از چندی به هوش می‌آید و چیزی می‌گوید.

۶: اشی‌مشی: گنجشکی با ظاهری رنگارنگ که پرنده‌ای التقاطی است.

۷: ابریش: ابر پر افاده که شکل می‌سازد.

۸: ابرین: ابر کتابخوان.

۹: جوجه کبوتر

۱۰: گربه

اصحنه لت دیواری است از خانه‌ای قدیمی، که در آن یک پنجره با نرده فلزی منحنی و فرم‌دار وجود دارد. پشت پنجره، ما بین شیشه و نرده فلزی، کبوتری خانه کرده و یک تخم دارد. سمت راست صحنه، یک صندوق پست است که در سایه درخت گردو که پشت دیوار است ایستاده. سمت راست تیر چراغ برق و در پای تیر یک سطل زباله وجود دارد که از آن گربه‌ای سرک می‌کشد. روی سیم برق، گنجشکی را برق گرفته و خشکش زده در آسمان دو تکه ابر و یک باد بادک در

دوردست‌هاست.

| نور صحنه بیشتر می‌شود و نور موضعی بر روی صندوق پست بیشتر. |

| در حال خواندن روزنامه |

صندوق پست:

آی آی از آی از آلودگی هوا، امان از قطع درختا، آخ از خشکی رودخونه‌ها ...

| به تماشای‌ها نگاه می‌کند، روزنامه را می‌بندد |

به به سلام بچه‌ها خوش اومدین به محله‌ما، به کوچه که نه، به بن بست ما، اینجا یکی از قدیمی‌ترین محله‌های این شهره و این خونه قدیمی که من پهلوش وایسادم، خونه بالا خانومه. بالا خانوم از اون قدیمیای این محله. شاید این خونه اولین خونه‌ای بوده که تو این بن بست ساخته شده. راستی غیر از من و بالاخانوم دو نفر دیگه هم تو این بن بست ساکنن: به کبوتر خانوم که تو این کنج پنجره زندگی می‌کنه و منتظره تا جوجه‌اش سر از تخم بیرون بیاره و به آقا کلاغه که رو این درخت گردو زندگی می‌کنه و الانم به قول خودش رفته دنبال به لقمه نون. منم که به صندوق پستم. چرا این طوری نگام می‌کنین؟ مگه تا حالا صندوق پست ندیدین؟ نه؟ ای بابا خوب حق دارین. خوب در واقع من فقط به صندوق آهنی که روم به رنگ زرد زدن نیستم، واسه به هدفی اینجا وایسام. پُستی بودن هدف منه. یعنی من اینجا تا مردم پاکت نامه‌هاشونو از این دریچه که روی سینه‌مه بندازن توی صندوقی که من باشم. بعله و بعد آقای مأمور اداره پست که به آقای نامه‌رسون معروفه، بیاد و این دریچه رو با کلید مخصوصش باز کنه و نامه‌های توی دل من رو خالی کنه و از روی آدرس گیرنده به صاحبش برسونه. البته اون قدیم‌ترها که صندوق پستی و نامه‌رسون و اینها نبود، مردم نامه‌هاشونو می‌دادن به کبوترای نامه‌رسون تا واسشون بیره. اما این روش خیلی قدیمی شده. حقیقتش، ما صندوقای پست هم دیگه نسلمون داره منقرض می‌شه. از شما چه پنهن چند وقته که دیگه هیچ نامه‌رسونی این طرفا پیداش نشده. شاید منو یادشون رفته یا شاید چون این کوچه بن بسته، کلاً این کوچه رو یادشون رفته؛ اما حقیقت اینه که ما صندوقای پست دیگه با اومدن اینترنت و ایمیل کاربردمونو از دست دادیم، بعله دیگه وقتی بشه با زدن به دکمه به نامه بلند و بالا رو یا به آلبوم عکس رو به هر کجای دنیا که بخوای بفرستی، دیگه کی میاد سراغ صندوق پست؟ اما اون‌ها منظورم اداره پُسته، باید بدونند هنوزم آدم‌هایی تو این محل هستن که نامه‌هاشونو پُست می‌کنند و به رسیدن نامه‌ها به دست گیرنده امیدوارند. نمونه‌اش همین پسر بچه‌ای که هر هفته به باباش که راه دوریه نامه می‌نویسه و هیچ وقت هم جوابی نمی‌گیره.

- گنجشک: | جلز و ولزی می کند و از خواب می پرد و درونش روشن می شود. |
 پرسياه داره ميد پرسياه داره ميااااا | خاموش می شود و دوباره خشکش می زند |
 | پرسياه با عطسه ای وارد می شود. خیس و کثیف است و ناله می کند.
 یک ساندویچ درون فویل آلومینیومی در دست دارد. |
- پرسیاه: | آي واي آي واي مردم آي داغون شدم.
 صندوق پست: | چی شده؟ چرا خیسی؟
 پرسياه: | عطسه | آخه توی جوب بودم.
 صندوق پست: | توی جوب چی کار می کردی؟
 پرسياه: | دنبال یه لقمه نون | عطسه | آي آي.
 صندوق پست: | توی جوب؟ جدیداً توی جوب دنبال یه لقمه نون می گردی؟
 پرسياه: | نشستنی اینجا از احوال روزگار خبر نداری دیگه! به خاطر این لقمه نون
 کلی جنگیدم.
 صندوق پست: | با کی؟
 پرسياه: | با جلبکای ته جوب، با یه موش دریایی؟
 صندوق پست: | چی میگی؟ موش دریایی نداریم.
 پرسياه: | خیلی ام داریم | عطسه |.
 صندوق پست: | موش دریایی نداریم.
 پرسياه: | داریم. پس این گوشه ساندویچمو کی گاز زده. جای دندونای موش دریاییه دیگه!
 صندوق پست: | چه طوری آخه؟
 پرسياه: | ماجرا داره. داستانش مفضله!
 صندوق پست: | خوب بگو ببینم.
 پرسياه: | داشتم دنبال یه لقمه نون می گشتم. منظورم از یه لقمه نون یه قالب صابون یا یه
 قالب پنیر یا حتی یه لقمه نون هم نیست. دیگه این چیزا به ذائقه من جور در
 نمیداد. الان من عاشق مزه ساندویچم. مزه پفک و چیپس. اگه یه تیکه پیتزا بگیرم
 بیاد که دیگه اون روز رو جشن می گیرم. خلاصه همین طور داشتم می گشتم که یهو
 دیدم یه چیزی توی جوب برق می زنه. این ساندویچو می گم، همچین مثل موشک
 رفتم به طرفش و توی جوب شیرجه زدم. چشمامو تو آب باز کردم و نفسمو حبس
 کردم. با جلبکای ته جوب یه سلام علیکی کردم اما مثل اینکه جلبکا به ساندویچ گیر
 کرده بودن و ولش نمی کردن. ساندویچو که داشت از دستم فرار می کرد با پنجه هام
 گرفتم و از دست جلبکا درش آوردم.

صندوق: خوب خدارو شکر!
پرسیاه: نه نه موضوع به این سادگیا نبود. همین که داشتم بلند می شدم، با ساندویچ آب کشیده شدم. نفسمو حبس کردم و ساندویچو ول نکردم. چشمامو که تو آب باز کردم، بهو یه جفت چشم دیدم که پر رو پررو تو چشمم زل زده بود و به زبون خودش به چیزایی می گفت. زبونشو که نمی فهمیدم اما ذهن خونی کردم و فهمیدم که ساندویچ رو می خواد. حالا تو این ها گیر واگیر نفسم داشت هموم می شد. موش دریایی به گاز کنده از ساندویچم گرفت... |عطسه|

صندوق: ای بابا ..خب بعدش چی شد؟
پرسیاه: هیچی دیگه با خودم گفتم یا الان می برم یا دیگه قید ساندویچو می زنم. حالا پرهامم همه خیس و سنگین شده بود. اصلاً یه وضعی، یه آن همه نیرومو جمع کردم و بالا پریدم...

صندوق: آفرین همینه!
پرسیاه: چشمت روز بد نبینه... بالا پریدن همان و...
صندوق: پرکشیدن همان!
پرسیاه: نه. بالا پریدن همان و ...
صندوق: بالا پریدن همان.
پرسیاه: نه جونم. بالا پریدن همان و توی پل آهنی گیر کردن همان.
صندوق: آخ آخ خوردی تو پل؟

پرسیاه: چند لحظه اول نفهمیدم چی شد. کله ام لای پل گیر کرده بود اما با این حال ساندویچو سفت چسبیده بودم.

صندوق: خوب بعدش...
پرسیاه: این قدر ناله کردم تا مردم اومدن و منو از لای پل نجات دادن و ساندویچمو هم واسم آوردن و گذاشتن کنار دستم. حتی چند تا سکه هم واسم انداختن.
صندوق: دستشون درد نکنه.

پرسیاه: |در حالی که ساندویچ را از فویل در می آورد|
 می دونی صندوق جان! مردم کلاغایی رو که خسته و خیس و خاکی اند، بیشتر دوست دارن و بیشتر بهشون رحم می کنند.

|گرچه که برای ساندویچ در کمین بود خود را به ساندویچ می رساند و می خواهد آن را گاز بگیرد. پرسياه آن را می بیند و شروع به قار قار می کند. گربه هم میومبو می کند و سرو صدا می شود. بالا خانوم پنجره

را باز می‌کند.

- بالا خانوم: |یک لیوان آب روی آنها می‌ریزد و گربه به داخل سطل فرار می‌کند|
ساکت! چه خبره؟ این چه قارقاریه راه انداختی پرسپاه؟
پرسپاه: آخه داشت ساندویچمو می‌برد بالاخانوم.
بالا خانوم: خوب می‌برد، چی می‌شد. یه ساندویچ بوگندو که تو خوب بوده، دیگه این همه ام‌شنگه نداره که!
صندوق: هه! از کجا فهمیدین تو خوب بوده بالاخانوم؟
بالاخانوم: معلومه دیگه از قیافه‌اش، از بوی بدش.
پرسپاه: این ساندویچ |هق هق گریه| این ساندویچ همه چیز منه، واسه من خیلی ارزش داره بالا خانوم... به خاطرش کلی جنگیدم.
بالا خانوم: خب حالا مرد گنده که گریه نمی‌کنه. چیزی که زیاده ساندویچ!
پرسپاه: نه بالا خانوم همین ساندویچو من از چنگ یه موش دریایی درش آوردم. حلالم این گربه ناکس داشت دسترنج منو می‌برد.
بالا خانوم: خیلی خوب! حالا زودتر این ساندویچ جوبی رو بخور تا یکی دیگه نیومده از چنگت درآره.
پرسپاه: راست میگین‌ها بالا خانوم!
بالاخانوم: می‌گم صندوق جان ازین کبوتره چه خبر؟
صندوق: رفته یه نامه از نامه‌های منو برسونه.
بالا خانوم: وا مگه تو باز دوباره نامه داشتی؟
صندوق: بله بله، همون پسر بچه گردو فروش!
بالاخانوم: خوب چی شد؟ بالاخره فهمیدین کس و کارش کی‌ان و کجان؟
صندوق: نه بالا خانوم فقط مثل اینکه نامه‌هارو واسه باباش که راه دوریه می‌فرسته.
بالاخانوم: هان یعنی باباهه این طفل معصوم رو ول کرده کجا رفته؟
صندوق: امشب که کبوتر بیاد معلوم می‌شه.
بالا خانوم: بینم انگار دیگه کبوتر منتظر این جوجه‌اش می‌شینه؟
صندوق: آه. بعله انگار دیگه فهمیده این تخم جوجه بشو نیست.
بالا خانوم: آخی! طفلی کبوتره. غصه می‌خوره که. ولی می‌گم یه موقع شاید قدرتی‌ه خدا جوجه شد.
صندوق: چی بگم؟ آخه باید هفته پیش به دنیا می‌اومد. خیلی طول کشیده.
بالاخانوم: ولی صندوق جان همیشه امید هست. نباید ناامید شد.

بالا خانوم پنجره را می‌بندد و می‌رود.

صندوق پستی: می‌دونید بچه‌ها، همیشه تخم پرنده‌ها جوجه نمی‌شه، بعضی موقع‌ها به دلایلی نامعلوم یا حتی معلوم، مثل نامساعد بودن آب و هوا یا آلودگی یا به ضربه یا سرما و گرمای زیاد، ممکنه تخم پرنده‌ها تبدیل به جوجه نشه. مثل این تخم که دیگه از زمان جوجه شدنش گذشته و از نظر علمی جوجه شدنش محاله. اما به قول بالاخانوم همیشه امید هست من هم دلم می‌خواد این طوری فکر کنم. فکر کنم که این جوجه به روز قشنگ بارونی به پوسته تخمش نوک بزنه و بیرون بیاد. یعنی اون روز می‌رسه؟

گنجشک: |روشن می‌شود| می‌رسه، می‌رسه کبوتر داره می‌رسه.

|کبوتر خانوم وارد می‌شود و روی دیوار می‌نشیند.

صندوق: سلام کبوتر خانوم.

کبوتر: سلام. نفسی تازه می‌کند | آخی.

صندوق: چه قدر دیر کردی؟ نگرانت شدم حتماً آدرس رو گم کردی.

کبوتر: نه بابا آدرس معلوم بود، اما خیلی دور بود. یعنی دیگه این بالم داشت از جا

درمی‌اومد.

صندوق: خوب، بابای پسرک رو دیدی؟

کبوتر: نه بابا! اجازه ندادن که برم تو، اما نامه رو دادم به نگهبان دم درشون و بهش گفتم

جون تو و این نامه. اونهم بهم قول داد به دست باباه برسونه.

صندوق: چه عجیب! یعنی کجا بوده که ورود کبوترا هم ممنوع بوده؟

کبوتر: جای بزرگ و عجیبی بود. مثل یه کارخونه. اما نگهبان باباه رو می‌شناخت.

صندوق: پس اگه باباه واقعیه چرا یه نامه نمی‌ده؟

کبوتر: نمی‌دونم!

صندوق: راستی، بالاخانوم باهات کار داشت. گفت کبوتر خانوم اومد، بهش بگین به من

سر بزنه...

کبوتر: وا یعنی چی کار داره؟

صندوق: به من که نگفت انگار یه کار خصوصی داره.

|کبوتر به شیشه نوک می‌زند بالا خانوم در را باز می‌کند.

کبوتر: سلام بالا خانوم.

بالاخانوم: خسته نباشی مادر!

کبوتر: زنده باشین.

- بالاخانوم:** می گم کبوتر خانم به چیز مهمی می خوام بهت بگم.
- کبوتر:** بفرمایین گوشم با شماس. بالا خانوم.
- بالا خانوم:** این طوری که نمی شه، بیا بشین اینجا. این آب و دونم بگیر دستت و به لقمه بخور
به لقمه گوش کن. گوشت با منه؟
- کبوتر:** بعله گوشم با شماس.
- می دونم متوجه شدی یا نه؟ من مدتی دیگه مثل سابق حال و حواسم به جا نیست. بین خودمون هونه کبوترجون، به دفعه به خودم میام می بینم به جای دیگه ام به زمان دیگه. رفتم به دوره دخترام و من بالای اون درخت گردو دارم گردو می شکم یا به دفعه انگاری پاچه شلوارمو بالا زدم و تو جوی آب سرد راه افتادم و دارم آبناات کشی می خورم. وقتی به خودم میام که چایی جوشیده و غذا ته گرفته و منم دیگه حال و جون ندارم پاشم، از وقت قرصام که همیشه عقبم و ساعتش از دستم در رفته. خودم به لاله می خوام و این خونه به نوکر. دیگه حواس یومیه خودمو ندارم چه برسه به اینکه یاد آب و دون تو باشم. بعدشم به موقع می خوام برم به زیارتی، جایی، خونه فامیلی، دوره رفیقی! همش دم شور تو رو می زنه و دم هزار راه میره..
- اون شب کدایی که برف و سوز می اومد، من یادم رفت بیام بهت سر بزخم و بیارمت تو اتاق، اگه این تخم از بین رفته باشه، من دیگه خودمو نمی بخشم.
- کبوتر:** نگین بالا خانوم، نگین که من باید ازین جا برم؟ من که جایی رو ندارم. کسی رو به جز شما ندارم.
- بالاخانوم:** دل نگرور نباش کبوترکم. فکر همه جاش رو کردم. بیا مادر! تو این کاغذ به آدرسه. به کم دوره اما اینجا بهترین جای دنیاس. به جایی که بهشت کفترای بی پناهه.
- کبوتر:** اما آخه این تخم چی؟ شما می گین دیگه جوجه همیشه؟
- گنجشکک:** همیشه میشه.
- بالاخانوم:** هیس! چند روز دیگه منتظر شو، اگه جوجه نشد، دیگه خدا نخواسته.
- کبوتر:** چشم بالا خانوم. حالا اینجا کجا هست؟ چه جور جاییه که به کبوترای بی پناه، پناه میدن؟
- بالا خانوم:** به جای خوب و امن و بی دغدغه. که گنبدش طلاییه، آسمون شبش نورانیه، ایوون حیاتباش با صفا و مهتابیه، حوض های آب سردش پر از ماهیه، اونجا فراوونی نعمته، آب و دونش بی زحمت و مهمونیش بی دعوت و با عزت و بی منت!
- کبوتر:** مگه همیشه بالا خانوم؟ این چه جور جاییه؟

- بالاخانوم: میشه مادر جون.
- انور موضعی روی پرسپاه که حرف های آنها را گوش می دهد.
- پرسپاه: فراوونی نعمت؟ بی زحمت؟ باعزت و بی منت؟ کاشکی از من هم بکنن دعوت.
- انور می رود. نور می آید.
- صندوق: |در حال روزنامه خواندن|
- در ادامه آلودگی هوا، این هفته آلوده ترین هفته سال اعلام شد. به به نفس عمیق می کشد و سرفه می کند| اگر تا آخر هفته بازندگی نشود، منجر به تعطیلی مدارس ابتدایی خواهد شد. ای بابا پس چرا نمی بارن این ابرا؟
- گنجشک: قهرن. قهرن.
- صندوق: واقعا؟
- گنجشک: بعله بعله قهرن.
- صندوق: چرا؟
- گنجشک: با خودشون قهرن. با خودشون!
- صندوق: آهان. خوب قهر باشن. می تونن که ببارن.
- گنجشک: اگه ابرا قهر باشن، بارون میشه دیگه.
- صندوق: چرا نمیشه؟
- پنجشک: بعضی از ابرا بار منفی دارن، بعضی بار مثبت وقتی ابرای باردار به هم بخورند، رعد وبرق می شه و |گنجشکک جلز و ولزی می کند و نورانی می شود| و رعد وبرق می شه و بارون میاد. |گنجشکک خاموش می شود.
- صندوق: عجب حالا چه طوری اینارو آشتی بدیم؟
- پرسپاه: سلام |سرفه|!
- صندوق: سلام سرما خوردی انگار!
- پرسپاه: می گم این کبوتره رو ندیدی جایی بره؟
- صندوق: نه. تو لونه اش. چه طور؟
- پرسپاه: هیچی همین طوری؟ یعنی از صبح تا الان هیچ جا نرفته؟
- صندوق: نه. چی شده؟
- زاغی: هیچی یه کم پفک واسه اش کنار گذاشته ام. می خواستم بهش بدم. آخه بالاخانوم دیگه هوش و حواسش سر جاش نیست و از آب و دون این بنده خدا غافل شده..
- ما باید حواسمون بهش باشه.
- صندوق: عجب!

پرسیاه: بعله.
|کبوتر خانوم می‌آید. |
پرسیاه: سلام کبوتر خانوم!
کبوتر: سلام.
پرسیاه: بیا این پفک واسه شماس.
کبوتر: دستت درد نکنه پرسياه ولی من زیاد پفک دوست ندارم.
پرسیاه: حالا بگیر دست منو رد نکن. |می‌گیرد| می‌گم کبوتر خانوم امروز شما جایی می‌خواین برین؟
کبوتر: نه خیر چه طور مگه؟
پرسیاه: منظوری نداشتم، می‌خواستم بدونم.
کبوتر: نه خیر. جایی نمی‌خوام برم. |قهر می‌کند. |
صندوق: چی کار به کبوتر داری؟ خوبه یکی از خودت بپرسه کجا میری کجا میای؟
پرسیاه: ای بابا. من که قصد فضولی نداشتم. اصلاً تو اینجا خوابت برده از دنیا خبر نداری.
صندوق: خوب شما بگو دنیا چه خبره؟
پرسیاه: این بالا خانوم داره کبوتر خانومو به جایی می‌فرسته که غذا و دونه‌اش فراوون و مجّانیه!
صندوق: مگه میشه؟
پرسیاه: خودم دیشب شنیدم. داشت بهش می‌گفت فراوونی نعمت، بی زحمت و بی منت.
صندوق: فالگوش وایسادی؟ می‌دونی چه کار بدیه؟
|بالا خانوم در را باز می‌کند. چادر چاقچور کرده و با زنبیل بیرون می‌آید. |
صندوق: سلام عرض شد. صحبتون به خیر.
پرسیاه: سلام بالا خانوم.
بالا خانوم: به به حال و احوال زاغ سیای ما چه طوره؟
پرسیاه: خوبم.
بالا خانوم: واقعاً؟ دیگه تو خوب نیفتادی؟
پرسیاه: نه خیر! می‌گم بالا خانوم، یه کاری باهاتون داشتم.
بالا خانوم: خوب بگو ...
پرسیاه: ام ... چه طور بگم؟ شما یه جای خوبی رو سراغ ندارین که غذای بی‌منت و بی‌زحمت بدن و گنبدش هم طلایی باشه؟
بالا خانوم: چرا اتّفاقی اتّفاقی سراغ دارم ولی...

- پرسیاه: ولی چی؟
بالا خانوم: فقط مخصوص کبوترهاست. فکر نمی‌کنم کلاگارو راه بدن.
|رفت و برگشت نور.|
پرسیاه نشسته با خودش فکر می‌کند.|
گنجشکک: همیشه، همیشه.
پرسیاه: آگه من خودمو شبیه کبوترها کنم چی؟
گنجشکک: همیشه همیشه.
پرسیاه: چرا همیشه. |انگار فکری به ذهنش رسیده| چرا همیشه؟
|موسیقی|
|نقاش ساختمانی کنار دیوار مشغول رنگ کردن. قاب پنجره‌هاست و با خود آوازی می‌خواند و سوت می‌زند. پرسپاه از بیرون صحنه شیرجه می‌زند داخل سطل و درحالی که سفید شده و پر و بالش به هم چسبیده قار قاری سر می‌دهد. نقاش از او می‌ترسد و غش می‌کند.|
صندوق پست: بعضی از نقاش‌ها آدمای حسّاسی‌اند، طاقت ندارن یه کلاغ سفید از تو سطل رنگشون بیرون بیاد.
|دو عابر نقاش را می‌برند. و پرسپاه درحالی که پرهایش به هم چسبیده و نمی‌تواند تکان بخورد، مثل آدم آهنی چند قدم بر می‌دارد و می‌افتد.|
صندوق: آی آی ..رنگ ساختمونی، درسته سفیده اما چسبناکه.
|تصویر پرسپاه که در تشت رخت می‌افتد.|
صدای بالاخانوم: ای دادبیدا! چرا افتادی تو تشت رخت؟ انگار این زاغسپای ما من گلاً مشاعرشو از دست داده.
صندوق پست: قدیما لباسارو تو تشت می‌ریختن. مشاعرشو از دست داده یعنی عقلشو از دست داده؟
پرسیاه در را باز می‌کند. یک تگه ملحفه دور خود پیچیده و صدای قار قارش نازک شده.|
گنجشکک: استفاده از وایتکس باعث سوزش و خارش و در برخی موارد ریختن بال و پر پرندگان میشه.
صندوق: وایتکس همون ماده سفید کننده است.
|رفت و برگشت نور.|
پرسیاه مریض؛ احوال بعضی از پرهایش ریخته، بعضی هنوز رنگی است.|

- بالاخانوم: هه هه کلاغ سفید دیگه ندیده بودیم.
- پرسیاه: شما به رنگی سراغ ندارین که پاک نشه و واسه پرهامم ضرر نداشته باشه؟
- بالاخانوم: نه ولله.
- صندوق: اینطوری همیشه باید به راه درست حسابی پیدا کرد.
- پرسیاه: یه جوری که طبیعی باشه، کسی نفهمه رنگ شدم.
- بالا خانوم: چه می‌دونم. آهان شاید گنجشک اشی مشی بدونه.
- پرسیاه: گنجشک اشی مشی ... خودشه! من رفتم.
- صندوق: ولی گنجشک اشی مشی مال قصه‌هاس بالا خانوم.
- بالا خانوم: اما قصه‌هارو از روی داستان‌ها واقعی می‌سازند آقای صندوق پستی!
- پرسیاه: خودشه، اشی مشی، چاره من پیش اشی مشیه. من رفتم.
- صندوق: وایسا کجا میری؟ اصلاً میدونی کجاس؟
- گنجشک: اشی مشی... اشی مشی. گنجشک اشی مشی، میشه پدر بزرگ مامان پسرخاله‌ام.
- بالاخانوم: بیا، قدرتی خدا، فامیل این گنجشک برق گرفته در اومد.
- پرسیاه: کجاس؟ خونه‌اش کجاس؟ بگو گنجشک.
- گنجشک: خونه‌اش؟ بذار فکر کنم. آهان اناگهان خاموش و بی‌تحرك می‌شود.
- بالاخانوم: ای بابا. اینم نشد تا آخر حرفشو بزنه و شارژش تموم نشه.
- ارفت و برگشت نور.
- افضای عجیب و رنگی موسیقی.
- گنجشک: همین جاهاس فکر کنم!
- پرسیاه: چه خونه عجیبی! چه رنگایی! چه سنگایی!
- گنجشک: بیا اینم از حوض نقاشی!
- پرسیاه با دیدن حوض نقاشی خوشحال شده و شیرجه می‌زند داخل حوض و سرش به ته حوض می‌خورد ...
- گنجشک: چی شده؟ چی شد؟
- پرسیاه: هیچی فقط کله‌ام به کمی قلمبه شد.
- گنجشک: چیزی نیس. چیزی نیس.
- صدا: این صدای یک نوار ضبط شده است. اینجا خانه اشی مشی معروف است. اشی مشی از پذیرفتن هرگونه خبرنگار، عکاس، داستان نویس و فیلمساز معذور است. اگر یکی از اینها هستید لطفاً مزاحم نشوید.
- پرسیاه: هی در رو باز کن ما نه عکاسیم نه خبرنگار. ما هیچ‌کدوم نیستیم در رو باز کن اشی مشی.

- گنجشک: ما هیچی نیستیم، ما هیچی نیستیم.
 صدا: اگر هیچی نیستین عدد هفت، اگه فامیل یا بستگان من هستید، عدد ۲، دوستان سابق عدد سه، همکلاسی دکمه چهار.
 گنجشک: بزن هفتو بزن. بزن هفتو.
 پرسپاه: ولی دو رو باید بزینم. مگه تو فامیلش نیستی؟
 گنجشک: نه عموجان از فامیل بدش میاد. بزن هفتو ما هیچی نیستیم.
 پرسپاه: اینم هفت!
 گنجشک: سلام. سلام. عمو اشی مشی.
 پرسپاه: سلام عمو اشی مشی.
 اشی مشی: چی کار دارین؟
 گنجشک: یه کلاغ اینجاس که می خواد سفید شه.
 اشی مشی: چی گفتی؟ مگه ملاقه تو سرش خورده؟
 گنجشک: بعله ملاقه تو سرش خورده. اگه میشه دررو باز کنین.
 اشی مشی: نمیشه. من دیگه کار غیر قانونی نمی کنم.
 پرسپاه: چی چی نمیشه ما از راه دور اومدیم. کار مهم داریم. من باید ببینمت اشی مشی.
 اشی مشی: می خوام هفتاد سال ریخت کلاغی رو که می خواد سفید شه نینم. واه واه. به توام میکن کلاغ؟
 پرسپاه: من گرفتارم، درمونده ام، چاره ای جز این کار ندارم اشی مشی.
 گنجشک: راس میگه. راس میگه.
 پرسپاه: کی راس میگه؟ تو بالاخره با منی یا با اون.
 گنجشک: با تو... با اون... نه... با تو نه ... با... | خاموش می شود |
 اشی مشی: ببین آقا کلاغه بذار یه نصیحتت کنم، دنبال رنگ عوض کردن نرو. تو این مسیر که بیفتی، دیگه راه برگشتی نیست. من به گنجشک بودنم قناعت نکردم، وضع اینه الان نه عقابم نه قمری نه طوطی و نه طاووس!
 پرسپاه: فرمایش شما متین جناب اشی مشی ولی من تو این شهر دنبال یه لقمه نون جون به سر میشم. زمونه بدیه اگه شما کمکم کنین و بتونم رنگمو عوض کنم، می تونم به جایی برم که اونجا دیگه غم نان نیست.
 اشی مشی: مگه میشه؟ این دیگه چه جور جاییه؟ کی این چیزا رو گفته؟
 پرسپاه: بالاخانوم گفته.
 اشی مشی: بالا خانوم؟ حتماً باهات شوخی کرده.

پرسیاه: |عصبانی و جدی|

- نخیر، بالا خانوم با من شوخی نداره. خیلی هم جدی بود وقتی می‌گفت. بعدشم تا حالا کسی از بالاخانوم دروغی نشنیده واسه همین من بهش اعتماد دارم.
- اشی مشی: اصلاً می‌گیم هم چین جایی هست و بالاخانومم راس گفته اما اینو بدون کلاغ جون همه‌جا آسمون یه رنگه.
- گنجشکک: یه رنگ نیس یه رنگ نیس.
- پرسیاه: یه رنگ نیس عمو اشی مشی. اونجا این‌طور که بالا خانوم گفته، گنبدش طلاییه، شبهاش نورانیه، زمستونش بهاریه، همه دردا شفا داره، بن‌بستهاش به هم راه داره.
- اشی مشی: اصلاً گیرم که همچین جایی هست و بالا خانومتونم راست گفته، راه بازه جاده‌ام دراز. به من چه؟
- پرسیاه: اگه منو سفید نکنی که اونجا راهم نمیدن.
- گنجشکک: پرسياه سفید بشه، سفید بشه.
- اشی مشی: من که کاره ای نیستم. ازین حوض نقاشی بخواین. که چند ساله خشک و خرابه. خودمم چند ساله میخوام ازین رنگاوارنگی در بیام اما خوب این خرابه دیگه..
- پرسیاه: خوب چه طوری کار می‌کنه؟
- اشی مشی: چه می‌دونم خشک شده.
- پرسیاه: خوب توش آب می‌ندازیم، کاری نداره که.
- اشی مشی: آب بندازین بعله. خداافظ هر وقت آب انداختین منو صدا کنین.
- گنجشکک: آب می‌ندازیم. آب می‌ندازیم.
- پرسیاه: این شیر آب و باز می‌کنیم.
- گنجشکک: آب نداره آب نداره آب نداره.
- پرسیاه: ای بابا! دریغ از یه قطره. حالا چیکار کنیم؟
- گنجشکک: لوله کش بیاریم لوله کش..
- پرسیاه: لوله کش از کجا؟ کاش این ابرا می‌باریدن.
- گنجشکک: نمی‌بارن، نمی‌بارن.
- پرسیاه: باید یه کاری کنیم بیارن.
- گنجشکک: قهرن، قهرن، قهرن.
- پرسیاه: آشتیشون میدیم.
- گنجشکک: همیشه، همیشه.

|رفت و برگشت نور|

- ابریں سمت چپ در حال خواندن یک کتاب است. ابریش سمت چپ مردم را دور خودش جمع کرده و اشکال مختلف به خود می‌گیرد.
|صدای تشویق و دست زدن مردم|
- صدای دختر بچه: وای ماما اون جارو ابریش شبیه به بعضی تپل میل شده.
صدای پدر بزرگ: ایا او ابر چه قدر شبیه به آدم چاقه.
صدای مادر بزرگ: حالا شبیه به گلدون گل شده..
صداها: ابریش ابریش ابریش..
- |پرسیاه و گنجشکک هم وارد شده و بی‌خبر از همه جا شروع به تشویق ابریش می‌کنند. صداها دیگر حذف شده فقط صدای آن دو می‌ماند|
|باعصانیت کتابش را می‌بندد| چه خبرتونه شما دوتا؟
- ابریں: گنجشکک: بله بله!
پرسیاه: با ماییین؟
گنجشکک: با مان بامان.
ابریں: بعله با شمام. نمی‌بینین دارم کتاب می‌خونم؟
پرسیاه: ببخشید. شما رو ندیدیم. داشتیم دوستونو تشویق می‌کردیم.
ابریں: اون دوست من نیست. ما با هم قهریم.
گنجشکک: قهرن، قهرن!
پرسیاه: آخه چرا؟ خوب همیشه آشتی کنین؟
ابریں و ابریش: |نگاهشان به هم می‌افتد و روی می‌گردانند| نه خیر همیشه.
گنجشکک: همیشه همیشه .. بریم همیشه.
پرسیاه: کجا بریم؟ مثل اینکه یادت رفته ما واسه چی اومدیم؟
گنجشکک: آهان آشتی آشتی.
پرسیاه: |به ابریش| شما چرا با ابرین قهر کردی؟
ابریں: ایش شش چشم نداره شکلاي قشنگ منو ببینه، همش به تشویقایي که میشم حسودیش می‌شه. میگه من اینجارو شلوغش کردم.
پرسیاه: خوب چرا شلوغ می‌کنی؟
ابریں: ایششش من یه ابر هزمندم. این گوشه نشسته‌ام باید مردم رو شاد کنم. آگه این شکلا رو نسامز، این گوشه آسمون گم میشم و دیگه هیسکی منو نمی‌شناسه.
پرسیاه: خوب راس میگه چه ایرادی داره؟
پرسیاه: خوب ابرین جان ..اون هم حق داره. میگه آگه این کارا رو نکنه حوصله‌اش

سر میره.
 ابرین: خوب من هم دارم اینجا زندگی می‌کنم. دوست ندارم این قدر شلوغ بشه. می‌خوام تو سکوت کتابمو بخونم.
 پرسپاه: خوب راست میگی...
 ابریش: وا اون کتابو که صدار خوندی و حفظیش! تو فی‌خوای من توجشم باشم...
 ابرین: تو تو چشم نیستی، این فیگوراتم دیگه تکراری.
 ابریش: ایششششششش ..
 ابرین: اوف ف ف
 گنجشکک: |بیدار شده| آشتی همیشه. آشتی همیشه.
 |نور می‌رود|
 |محلّه بالا خانم کنار پنجره یک کاسه آب در دست دارد. کبوتر یک بقچه به پشت کوله‌پشتی‌اش بسته است|
 کبوتر: خوب دیگه، هر خوبی بدی از من دیدن حلام کنین. از طرف من به پرسپاه هم بگین. نشد منتظرش باشم. منو ببخشه.
 صندوق: |آه|
 دلم واسه پرسپاه کبابه. بیاد بیینه رفتی دق می‌کنه. کاش می‌شد صبر کنی.
 بالا خانوم: دیگه دیره صندوق جان! هوا سرد میشه. پرسپاه هم اگه اومدنی بود تا حالا می‌اومد. برو مادر توی راه با پرنده‌های غریبه گرم بگیر. مواظب باش به هواپیماها نزدیک نشی. هر جا آب و آبادی دیدی. یه استراحتی بکن. تو این بقچه واست نون گذاشتم. |با هر حرف بالاخانوم صندوق یک آه می‌کشد|
 کبوترخانم: چشم بالا خانوم.
 بالا خانوم: اینقدر آه نکش صندوق جان.
 صندوق: کاش ما صندوق پستی‌هام می‌شد پرواز کنیم.
 بالاخانوم: ناشکری نکن صندوق جان! هر خلقتی تو این دنیا حکمتی داره، کمالی داره.
 صندوق: ای بابا.
 کبوتر: من دیگه زحمت رو کم می‌کنم. بالاخانوم، صندوق پستی، خداحافظ.
 |پرواز می‌کند. بالاخانوم پشت سرش آب می‌ریزد|
 |ابرها همچنان پشتشان به هم است و باهم قهرن|
 |پرسیاه و گنجشکک هم بیکار نشسته‌اند|
 گنجشکک: همیشه. همیشه.

- پرسیاه: |آه| حوصله من دیگه سر اومده.
- ابرین: مال منم.
- ابریش: ایش ش مال منم سر رفته.
- پرسیاه: شما دیگه چرا؟ تو که کتاب داری. توام که شکل می‌سازی؟
- ابرین: این کتابم دیگه تکراریه.
- ابریش: امروز از بس شکلائی تکراری ساختم، هیشکی نیومده ایششش. می‌ترسم آخرش گم بشم و بشم مثل همه ابرها.
- پرسیاه: هان؟ فهمیدم.
- گنجشکک: چی میشه؟
- پرسیاه: هی ابریش.
- ابریش: ایش چی میگی.
- پرسیاه: این عکسا رو ابرین داده واسه تو از اینترنت گرفته.
- ابریش: چی هست؟
- پرسیاه: بگیر به دردت می‌خوره!
- ابریش: |عکس‌ها را نگاه می‌کند| عکس ابرای معروف ..وای
- پرسیاه: سلام عرض شد ابرین خانم.
- ابرین: بعله.
- پرسیاه: اینو ابریش داده واسه شما.
- ابرین: چی هست؟ کتاب داستان؟ وای ممنونم همیشه این کتابو می‌خواستم.
- |ابریش و ابرین همدیگر را صدا می‌زنند و بغل می‌کنند. رعد و برق می‌شود.
- |بن بست.
- صندوق: آخی چه قدر دلم گرفته. چی می‌شد بارون می‌اومد، هوا باز می‌شد، کبوتر خانم به گنبد طلاییش می‌رسید، این تخم بالاخره جوجه می‌شد و کبوتر، بچه شو می‌دید.
- |باران می‌بارد|
- صندوق: بارون، بارون. |روزنامه را روی سرش می‌گیرد.
- |صدای شکست و صدای جوجه. از درون تخم کبوتر یک جوجه درمی‌آید.
- بالا خانوم: چه خبره؟
- صندوق: بالاخانوم. بالاخره بارون اومد.
- بالاخانوم: اینجارو ببین قدرتت رو برم خدا. چه جوجه خوشگل و تپلی هم هست...

| خانه اش می و حوض نقاشی |

| پرسپاه پس از شنا در حوض، بیرون می آید او سرما خورده است. |

گنجشک: همیشه، همیشه، همیشه.

پرسیاه: کار نمی کنه. این حوض نقاشی خرابه.

اش می: گفتم که این حوض خرابه کار نمی کنه.

پرسیاه: خوب آخرین باری که کار کرد چه طوری کار کرد؟

اش می: یادم نیست مال هزار سال پیشه.

پرسیاه: به فشاری به مغزت بده اش می.

اش می: آخرین بار چند قطره چند قطره ..

پرسیاه: چند قطره چی؟ چی؟

اش می: یادم اومد! این حوض چاره اش چند قطره اشک چشمه.

بعله اگه چند قطره اشک چشمی که با دل شکسته ریخته شده باشه توش بریزی

اون وقت کار می کنه.

پرسیاه: یعنی الان باید گریه کنم؟ چرا گریه ام نمیداد چی کارکنم؟ آهان فهمیدم... باید فکر

کنم ساندوچمو موش دریایی خورده، بعد بقیشو. گریه هه برده. نه همیشه.

| بن بست، جوجه جیک جیک می کند. |

سندوق: گریه نکن الان بهت غذا می دیم. ای وای چی کار کنم بچه ها بالاخانوم یادش

رفته به جوجه کبوتر خانوم دونه بده. حالا چی کار کنم. منم که پاهام تو خاکه و

می تونم ازین جا تگون بخورم.

| پرسپاه و گنجشک وارد می شوند. سندوق سعی می کند حرکت کند

اما می افتد. |

پرسیاه: چی شده تو چرا افتادی اینجا. این چی میگه؟

سندوق: پر سیاه دیر کردی کبوتر رفت اما این جوجه به دنیا اومد.

پرسیاه: کبوتر بدون من؟ | بغض می کند و گریه. |

گنجشک: گریه کردی پرسپاه | اشک اورا در لوله آزمایش می ریزد |

سندوق: حالا وقت گریه نیست پرسپاه. پاشین. اگه زودتر به این جوجه آب و دودن نرسونین

می میره. | رفت و برگشت نور. |

| خانه اش می |

| گنجشک و سیاه پر یک شیشه اشک چشم در دست دارند. |

پرسیاه: اینم از اشک چشم دل های شکسته!

صدای حوض نقاشی: ای کسی که دل شکسته داری بگو از حوض نقاشی چه خواسته داری؟
 پرسپایه: من، من، میخوام که که...
 فقط اینو بدونین این حوض فقط به یک خواسته دیگه..
 اشی مشی: پرسپایه دستم به دامت. بذار من برم و واسه بار آخر بخوام که شبیه خودم بشم.
 دیگه خسته شدم ازین نامعلومی، بذار اشی مشی...
 گنجشکک: همیشه همیشه.
 پرسپایه: باشه. چرا همیشه؟
 اشی مشی: ممنونم پرسپایه. ممنونم... | در حوض می افتد. |
 | بن بست |
 | پرسپایه به جوجه غذا می دهد. |
 جوجه: ماما!
 بالاخانوم: پرسپایه تورو با مامانش اشتباه گرفته.
 پرسپایه: چی میگین؟ من چه ربطی به کبوتر دارم؟ بعدشم کی دیده یه کلاغ بشه مادر یه جوجه کبوتر؟ نوچ همیشه.
 گنجشکک: میشه، میشه. چرا همیشه؟
 پرسپایه: چی چی میشه، همیشه.
 بالاخانوم: بیا! اینهم میگه میشه.
 صندوق: جوجه های پرنده ها از هرکس غذا بگیرند فکر می کنند مادرشونه.
 | پسر بچه وارد می شود یک پاکت نامه در دست دارد. |
 پسر بچه: سلام!
 بالاخانوم: سلام به به. پسر گلم!
 پسر بچه: شما می دونین چرا نامه های من به دست بابام نمی رسه؟
 صندوق: تا اونجایی که ما می دونیم، می رسه.
 پسر بچه: پس چرا هیچ جوابی نمیاد؟
 صندوق: شاید مشکل از گیرنده اس. حالا بازم نامه داری؟
 پسر بچه: این دیگه آخریشه. اما گیرنده اش فرق می کنه.
 صندوق: ولی ...
 پرسپایه: بنداز آقا پسر خوب یه کاریش می کنیم!
 پسر بچه: خیلی دورتره!

بالاخانوم: بسپرش به این زاغ سیای من! واست می رسونه.

پسر بچه: خیلی ممنونم. | می رود |

پرسیا: آدرشش کجاس؟

صندوق: بعد کوه ها و دشت ها و دریاچه نمک، نزدیک مزرعه های زعفران که بالاش شب های پر ستاره اس. حرم امن امام رضا برسد به دست...

| چند المان از حرم. موسیقی. |

| تصویر پرسپاه که سفید شده و جوجه که با هم پرواز می کنند. به کبوتر

خانوم می رسند کبوتر خانوم با دیدن پرسپاه و بچه اش از خوشحالی

گریه می کند و بچه اش را بغل می کند. |

| بن بست. پسر بچه به صندوق تکیه داده است. |

صندوق: خیلی وقتاً توی این سال ها که اینجا توی این بن بست ایستاده بودم. یه دفعه دم

بی تاب می شد. دم یه اتفاق خوب یا یه معجزه می خواست. یه اتفاقی شبیه به دنیا

اومدن جوجه کبوتر. یا سفید شدن پرسپاه. حلام همون جور ام. دم بی تابی می کنه.

| باران می گیرد. |

پسر بچه: چه بارونی شد! می گم فکر می کنی پرسپاه نامه امو برسونه؟

صندوق: خیالت راحت. اگه پرسپاه نامه بره که می رسونه. امیدوار باش پسر، می دونم همه

چیز درست میشه.

صندوق: اون شب پسر نامه ای رو که برای امام بزرگوار نوشته بود برای من خوند. چند تا چیز

خواسته بود. می تونم همه شو بگم. شاید پسرک راضی نباشه. اما اصلی ترینش این

بود که دوباره به درس و مدرسه اش برگرده. حالا شما بچه ها توی دلتون اصلی ترین

خواسته تونو به امام بزرگوارتون بگین. هیس، آروم! ایشون حتماً می شنوند... | صدای پا. |

